



The description of the Turkish lover in the literature of Arabic and Persian (seven and eight century)

Assistant professor
Hamid Bagheri Dehbarez,
in Islamic Azad University, Bandarabbas, Minab
Tel. 00989173661217
Email: Hamid.bagheri953@yahoo.com

Abstract

The description of the Turkish lover in the literature of Arabic and Persian is an important issue. This article aims to study and determine how the Turkish lover enter to the Arabic and Persian Ghazal,. For this purpose, the examples of descriptions of The Turks in the Arabic and Persian poets of this period has been selected, Examples from "Ibn annobata", "Attallaafary", "Shabb azzarif" and "Hafez Shirazi"s poetry.

The main findings of this study indicate that there is parallel relationship between the descriptions of the Turks and their political domination.

Key words: Arabic literature, Persian literature, The Turk lovers

مكانة المرأة التركية في الشعر العربي والفارسي عصر
الانحطاط
(أشعار التلعفري، حافظ الشيرازي والشاب الظريف نموذجاً)

جایگاه زن ترک در شعر فارسی و عربی عصر انحطاط
(به عنوان نمونه اشعار التلعفري، حافظ شيرازي والشاب
الظريف)

حميد باقری دهبازر،
استاديار زبان و ادبيات
عربی، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، میناب

خلاصة البحث

وصف جمال المرأة التركية من أبرز وأهم موضوعات الغزل في الأدبين العربي الفارسي، ولكن خلافا لهذه الأهمية قلما عني به الباحثون. يهدف هذا البحث بالمنهج التحليلي الوصفي أن يلقي الضوء على هذا الموضوع في الشعر العربي والفارسي في القرنين السابع والثامن وهذا بالتأكيد على شعراء متغزلين مبرزين لهذين القرنين مثل التلعفري وحافظ الشيرازي والشاب الظريف.

يبين أهم نتائج هذا البحث أن وصف المرأة التركية كان موجودا في الشعر الفارسي منذ نشأة الشعر الفارسي على يدي الرودكي السمرقندي ولكن هذا الغرض قد دخل الشعر العربي بعد السلطنة التركية على البلاد العربية خلال القرنين السابع والثامن، بعبارة أخرى هناك علاقة وثيقة بين السلطنة التركية على الحكم ووصف المرأة التركية في الأدبين العربي والفارسي.

الكلمات المفتاحية: الأدب المقارن، الأدب الفارسي، الأدب العربي، المرأة التركية، عصر الانحطاط.

چكیده

وصف زنان زیباروی ترک در ادبیات فارسی و عربی يك موضوع مهم و کلیدی است که کمتر بدان پرداخته شده است، پژوهش تطبیقی حاضر بر آن است تا با روش تحلیلی-توصیفی این موضوع را در شعر عربی و فارسی قرون هفت و هشت مورد بررسی قرار دهد، برای این منظور نمونه‌هایی از وصف ترکان در شعر شاعران این دوران مثل، التلعفري، حافظ شیرازي و الشاب الظريف، مورد بررسی قرار گرفته است.

مهمترین یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که وصف زنان ترک در ادبیات و فرهنگ فارسی يك سنت دیرپا و از زمان رودکی سمرقندی مرسوم بوده است، حال آنکه در ادبیات عربی از قرن هفتم و با از میان رفتن حکومت عباسی و قدرت گرفتن ترکان شروع شده است، به دیگر سخن ارتباط موازی بین سلطه سیاسی ترکان و وصف معشوقه‌های ترک در ادبیات همان عصر وجود دارد به طوری که هر گاه آنان بر مناطق اسلامی مسلط شدند، ادبیات آن عصر هم از زیباییانشان سخن گفته است.

کلیدواژگان: ادبیات تطبیقی، ادبیات فارسی، ادبیات عربی، زیبارویان ترک، عصر انحطاط

درآمد

رہیافت زیبایی‌شناسانه به موضوعی چون «وصف معشوقه‌های ترک» در دو ادب فارسی و عربی در خلال دو قرن هفتم و هشتم، مجالی بیش از یک مقاله چند صفحه‌ای می‌طلبید اما از آنجا که هدف پژوهش بیان و تبیین روند و مسیر ورود معشوقه‌ی ترک و وصف آنان در دو ادب فارسی و عربی است، به ناچار باید با انتخاب شاعرانی خاص، دامنه پژوهش را محدود کرد، لذا نگارندگان سعی کرده‌اند تا با ارائه یک شمه کلی از این موضوع در هر عصر ادبی و آن هم با تکیه بر شعر بزرگان و برجستگان آن عصر، به نوعی خلاصه وار از چگونگی وصف معشوقه (ساقی، ندیمه، جاریه) در این دوران‌ها عبور کرده به قرون مورد بحث

برسند، در این عصر هم طبق اصل «تحدید» از میان شاعران عربی «ابن نباته»، «الشاب الظریف» و «التلعفري» را انتخاب کرده و از میان شاعران فارسی به خاطر وفور وصف ترکان در شعر حافظ به این شاعر بزرگ فارسی بسنده کرده‌اند.

معشوقه زیبا از منظر شاعران قبل از اسلام

باید گفت که پی بردن به این امر در فرهنگ و شعر عربی در مقایسه با شعر و فرهنگ فارسی کار ساده‌تری است، وصف معشوقه در شعر جاهلی عرب، بسیار زیاد و به راحتی قابل دریافت است، کما اینکه پیگیری این امر در بعد از اسلام تا آغاز قرن چهارم در شعر شاعرانی چون «ابو نواس»، «بشار» و «بحتری» و «متنبی» و دیگران کار مشکلی نیست، اما

عرب قبل از اسلام و بعد به نقل مطالبی از تاریخ فارسی ساسانی می‌پردازیم.

ابیاتی که بتواند این مسأله را در ادبیات عرب قبل از اسلام بیان دارد کم نیست و شاید بهترین و مهمترین آن مربوط به شعر امرؤ القیس است که به زیبایی یک معشوقه زیبا را چنین تصویر می‌کند:

ترأبؤها مصفوة كالماء الحلال
غذاها غير الماء غير الحلال

(٢٠٠٤: ص ١١٥) خواهد شد، زوزنی آورده است که سفیدی که با کمی زردی مخلوط شده باشد، بهترین رنگ و زیباترین آن محسوب بوده است (الزوزنی، ١٩٦٣: ص ٢٠)

بناظرة من وحش وجرة مطفل

(٢٠٠٤: ص ١١٥) باشد که نگران بچه خود است و از سر بی تابی چشمانش درشت، جلوه می‌کند، اینچنین تشبیهی در شعر عرب بسیار زیاد و رایج است.

إذا هي نصّته ولا بمعطل

(همان: ص ١١٦) اتفاق تمامی این شاعران و مخصوصا اصحاب معلمات بوده است.

اما همانگونه که گفتیم در مورد مظاهر زیبایی معشوقه در ادب فارسی قبل از اسلام اطلاعات زیادی در دست نیست، چون چیز زیادی از ادب آن زمان در دست نیست، لذا با جست و جو در کتب تاریخی و حکایات پادشاهان ساسانی توانستیم به نکاتی جالب در این باب دست یابیم، از مهمترین این مطالب می‌توان به داستانی از خسرو پرویز با غلام خود اشاره کرد که در آن خسرو زن و معشوقه زیبا را چنین تصویر می‌کند:

«بهترین زن آن است که پیوسته در اندیشه عشق و محبت به مرد باشد، اما از حیث اندام و هیأت نیکوترین زنان کسی است که بالای میانه و سینه ای فراخ و سر

در مورد شعر و ادب زبان فارسی باید گفت که این قسمت از ادبیات ایران قبل از اسلام تا حد زیادی از میان رفته است و باید از لابلای متون تاریخی مظاهر زیبایی معشوقه را پیدا کرد، کما اینکه ایرانیان، بعد از آشنایی با زبان عربی و قرآن تا قرن چهارم و ظهور رسمی «رودکی»، شعری و نثری بر جا نهند که بشود بدان پرداخت به همین خاطر ابتدا به اشعاری از

مهفهفة بیضاء غیر مفاضة
کبک المقاتاة الیاض بصفرة

(امرؤ القیس، در نظر امرؤ القیس یک معشوقه زیبا، آنی است که اندام چاق و پر و سفید داشته باشد، سینه او باید زیبا و به سان آینه صاف و صیقلی باشد، البته اگر خطی از زردی در دل این سفیدی باشد، این زیبایی دو چندان تصدّ و تبدی عن أسیل و تتقی

(امرؤ القیس، در این بیت، شاعر هم صورت و گونه زیبا را به تصویر کشیده است و هم چشمان زیبا را، به نظر او گونه زیبا آن است که کشیده و صاف باشد کما اینکه چشم زیبا هم باید بسیار درشت و مانند چشم گاو وحشی و جید کجید الرثم لیس بفاحش

به زعم شاعر جاهلی، یکی دیگر از مظاهر زیبایی معشوق، گردن اوست، شاعر گردنی را زیبا می‌داند که چون افراخته شود، دراز و بی زیور نمود نیابد، گردن معشوق می‌باید مانند گردن آهوان باشد که به هنگام گردن فرازی، بسیار زیبا و دوست داشتنی است؛ تشبیه معشوقه و قسمت های مختلف او به آهو یکی از مهمترین و رایجترین تشبیهاتی است که در زبان عربی یافت می‌شود و به نظر می‌رسد از همین معیر وارد زبان فارسی هم شده است.

نه تنها در شعر امرؤ القیس که در شعر بسیاری از شاعران قبل از اسلام عربی، به راحتی می‌توان به مضامین زیبایی شناسانه ای چنین، نسبت به معشوقه دست یافت، مضامینی که در بالا ذکر شد تقریبا محل

تسلط هلاکو خان مغول بر بغداد ادامه داشت، «عصر طلایی» و «عصر شکوفایی» از مهمترین القابی است که مورخان به این دوران اطلاق کرده اند، این عصر را به دو دوره عباسی اول و عباسی دوم تقسیم می‌کنند، (ادب فارسی در نیمه دوم این خلافت طولانی از خواب بیدار شد و حرکت خود را آغاز کرد یعنی در زمان حکومت امیران سامانی)، نیاز به توضیح ندارد که شعر و ادب فارسی بیش از دو قرن، مسکوت ماند و در قرون اولیه اسلامی هیچ حرکت ادبی از سوی مردان ایرانی صورت نگرفت، (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ص ۱۰۰) علت این امر را بیش از همه باید به خاطر شیفتگی مردمان فارس به قرآن بدانیم، دانشمندان و ادیبان ایرانی در قرون نخستین اسلامی ترجیح دادند تا هم و غم خود را در راه قرآن و فهم زیبایی‌های آن و معارف اسلام صرف کنند و تا حد زیادی ادبیات و فرهنگ ایرانی خود را به دست فراموشی سپردند یا آنکه آن را از طریق ترجمه وارد زبان عربی کردند (ضیف، بی تا الف: ص ۲۵)، اولین شاعر بزرگی که بعد از اسلام در عرصه ادب ایران ظهور کرد «رودکی سمرقندی» بود، او شاعر دربار امیر «نصر بن احمد سامانی» بود (فراری و دیگران، ۱۳۸۱: ص ۵۲۹) و پدر شعر فارسی لقب گرفته است و آغاز گر غزل فارسی به معنای واقعی آن است (حاکمی والا، ۱۳۷۲: ص ۱۰) هرچند که قبل از او هم شاعران دیگری به پارسی شعر گفته اند اما از رودکی به بعد «شعر فارسی» رسمیت گرفت و مسیر خود را شناخت، در دیوان این شاعر توانا، معشوقه و ساقی ترک جایگاه خاصی دارد مثلاً:

هر یک چون ماه بر دو هفته درفشان
قامت چون سرو و زلفکانش چوگان
بچه‌ی خاتون ترک و بچه‌ی خاقان

(رودکی، ۱۳۷۳: ص ۱۴۰)

بودنش هرگاه به داستان عاشقانه‌ای می‌رسد، آنقدر اوصاف زیبایی از معشوقه می‌آورد که پای هیچ غزلی

و سرین و گردنی خوش ساخت و پاهایی خرد و کمری باریک و کف پایي معر و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار داشته دارد، باید ناخنش چون برف سفید و رنگش چون انار و چشمش بادامی و نرم مانند کرک بره (؟) باشد و ابروانش چون کمان و مروارید هایش (دندان هایش) سفید و ظریف و گیسوانش دراز و سیاه و مایل به سرخی باشد و هرگز گستاخی نکند» (کریستنسن، ۱۳۸۴: ص ۳۳۹) با توجه به این گفته خسرو که البته بعضی آن را به غلام او «ریدک» نسبت می دهند (همان، همان صفحه)، بدون شک صفات ظاهری ای که در این چند سطر آورده شده است بیشتر با صفات دخترکان آسیای شرقی و میانه تناسب دارد، دختران مناطق ترکستان و مغولستان و چین، با توجه به مسائل مطرح شده، تفاوت مظاهر زیبایی معشوقه در فرهنگ فارسی و عربی قبل از اسلام را باید اینگونه بیان داشت:

۱- عرب قبل از اسلام چاق و فربه بودن زن را مایه زیبایی می‌دانسته است، حال آنکه ایرانی‌ها اعتدال و حتی لاغری را مایه زیبایی قلمداد کرده‌اند.
۲- در منظر یک عرب چشم‌های درشت و سیاه، جلوه‌ای از زیبایی معشوق است حال آنکه بنابر گفته بالا ایرانی‌ها چشم بادامی و تنگ را بر درشت ترجیح می‌داده‌اند (یا حد اقل خسرو ایران اینگونه بوده است).
۳- رنگ رخ معشوق در زبان عربی باید سفید مخلوط با زردی باشد حال آنکه زیبایی‌شناسی فارسی بر آن است که سفیدی مطلق، مایه زیبایی است.
معشوقه زیبا از منظر شاعران فارسی و عربی عصر عباسی

منظور از عصر عباسی در ادبیات عربی کاملاً روشن است این دوره از زمان سقوط امویان آغاز و تا ترک هزاران پپای پیش صف اندر از کف ترکی سیاه چشم پری روی باده دهنده بتی بدیع ز خوبان

نمونه این مسأله را در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی هم می‌بینیم، شاهنامه‌ای که با وجود حماسی

بوده است، بهترین نمونه این دلباختگی و وصف دختر ترک را باید در داستان «بیژن و منیژه» دانست:

درفشان کند باغ چون آفتاب
همه سرو بالا همه مشک بوی
همه لب پر از می بیوی گلاب

بدان نمی‌رسد، از شاهنامه فردوسی چنین بر می‌آید که گویا دلباختگی ایرانیان به دختران ترک، سنتی قدیمی

منیژه کجا دخت افراسیاب
همه دخت توران پوشیده روی
همه رخ پر از گل همه چشم خواب

(فردوسی، ۱۳۷۹: ص ۴۳۸)

در زمانی که در شعر فارسی لعبتکان ترک یکه تاز میدان بودند و کمتر شاعر فارس زبانی می‌توانست از وصف آنان طفره رود، شاعران عرب، همچنان معشوقه عرب درشت چشم و ماهرو را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دادند، برای اثبات این مهم به شعر مشهور علی بن الجهم استشهد می‌جویم، الجهم (۱۸۸ یا ۱۹۰-۲۵۲ هـ.ق) قصیده رصافیة خود را با عبارت «عیون المهی» آغاز می‌کند:

جلین الهوی من حیث أدري ولأدري
سلوٹ ولکن زدن جمرا علی جمرا!

مهمترین علت بروز پررنگ وصف زنان ترک از معشوقه گرفته تا ساقی و ندیمه و ... را باید در سلطه ترکان بر سرزمین ایران دانست، سلطه‌ای که از سامانیان و با قدرت گرفتن غلامان ترک در دربار ایشان (فراری و دیگران، ۱۳۸۱: ص ۱۳۱) شروع شد و تا عهد قاجار ادامه داشت، سلطه این مردمان هر چند تنها سیاسی بود، ولی تأثیر فرهنگی خود را نیز گذاشت.

عیون المهيا بين الرصافة والجسر
أعدن لي الشوق القديم ولم أكن

(ابن الجهم، بی‌تا: ۱۴۱-۱۴۳)

«رصافه» در رفت و آمد بوده‌اند، داشت ولی نمی‌دانست چه طور و از کجا عاشق شده است؟ متنبی هم به عنوان بزرگترین شاعر عصر عباسی همچنان از روی چون ماه و موی بافته شده و گونه های چون گل معشوق عربی‌اش داد سخن سر می‌دهد:

فی لیلة فاقت لیالی
أربعاً
فأرتنی القمرین فی
وقفت معاً

این ابیات به حدی در شعر عربی مورد پسند واقع شد که شاعران پس از جهم بارها در استقبال قصیده او قصاید فراوانی سرودند، (نورالدین، ۱۴۱۱: ص ۸۱) او دل در کمند درشت چشمانی که میان «جسر» و

كشفت ثلاث ذوائب من
شعرها
واستقبلت قمر السماء
بوجهه

(المتنبی، ۱۴۱۴: ص ۱۱۷)

معشوقه متنبی آنقدر زیبا بوده است که شبانگاه، گویا دو ماهتاب در آسمان می‌درخشیده است، او در جای دیگر و به تقلید از ابن الجهم می‌گوید:

ببیاض الطلی وورد
الخدود
فتکت بالمتیم المعمود
طلعت فی براقع و
بسرود!!
ب تشق القلوب قبل
الجلود!!

كم قتلٍ كما قتلت
شهد
وعيون المها ولا كعيون
عمرک الله هل رأيت بدورا
راميات بأسهم ريشها
الهؤدد

(المتنبی، ۱۴۱۴: ص ۵۰)

تیرهای نگاه خود دل‌ها را تسخیر و مجروح کرده، از آن خود می‌کند. به طور خلاصه باید گفت در عصر عباسی:

معشوقه‌ی شاعر بسیاری را چون او حیران و سرگردان کرده است، او چشمانی سیاه مانند چشم گاو وحشی دارد و رویی چون ماهتاب درخشنده، او با

آثار تأثیر ترکان بر ادبیات عربی هم نمودار شد، به طوری که شاعران بزرگ این دوران دیگر تنها به وصف درشت چشمان عربی بسنده نکردند و تنگ چشمان ترک هم برای آنان زیبا به نظر آمدند، برای اثبات این مدعی کافی است به اشعاری از شاعران بزرگ این عصر اشاره کرده، مظاهر زیبایی ذکر شده در آن را بیان کنیم.

ادب عربی

برای بیان این مسأله در ادب عربی به شعر سه تن از شاعران برتر این دوره یعنی «ابن نباته»، «التلعفری» و «الشاب الظریف» استشهد شده است، که به خوبی نمود وصف معشوقه ترک را نشان می‌دهد.

ابن نباته

«ابن نباته» بدون شک ابن نباتة (٦٨٦-٧٦٨ هـ.ق) از سر آمدان عصر مملوکی و عثمانی است که شعر و شیوه او همواره مورد تقلید و پیروی پسینیانش بود، (باشا، ١٩٨٩: ص ٣٥٢) با تورق دیوان این شاعر به نمونه‌های فراوانی از وصف معشوقه‌های ترک بر می‌خوریم که شاعر در نهایت زیبایی آنان را به وصف نشست است:

عَلَّمْتَنِي الْجَنُونَ
بِالسُّودَاءِ
لُ فَهَامَتِ خَوَاطِرَ الشُّعْرَاءِ
يُ فَأَهْلًا بِالرُّوضَةِ الْغَنَاءِ
وَبِكَائِي لَهُ بُكِي الْخَنَسَاءِ
فَهَوَاهُ نَصَبٌ عَلَى الْأَغْرَاءِ
ءِ دَمَوْعِي عَلَيْهِ مِثْلُ
الرَّشَاءِ
تَتَلَطَّى مِنْ أَدْمَعِي بِالْمَاءِ
بِ فِعَالِ الْأَعْدَاءِ بِالْأَعْدَاءِ
وَعَنَاءِ تَسْمُحِ الْبِخْلَاءِ
وَعَدْتُ بِاسْتِرَاقَةٍ لِلْقَاءِ
ن وَيَعْطُو كَالطَّبِيَّةِ
الْأَدْمَاءِ
نَائِحٍ فِي الْهَوَى مَعَ
الْوَرَقَاءِ
لِهَوَاهُ بِدَمْعَةٍ حَمْرَاءِ
ءِ بَدْتُ مِنْ سُودَاءِ فِي
صَفَاءِ

دراز نمی‌کند، او در دریای اشکش غرق است ولی فریادرسی نیست، همه این مصایب به خاطر ترک تنگ چشمی است که هیچ شاعر عربی تا زمان عثمانیان از آن سخن نمی‌گفت!، او آرزو می‌کند که در خواب به وصال او نایل آید و دمی از آتش جانش فروکش کند، اما هیئات!، سرنوشت او تنها گریه است و اشک و آه!، می‌توان اوصافی را که ابن نباته به معشوقه خود نسبت می‌دهد و برای او زیبا به نظر می‌آید، در موارد زیر خلاصه کرد:

١- در شعر فارسی که تازه مراتب او جگری را طی می‌کرد، شاعران بزرگی چون رودکی و فردوسی به معشوقه‌های ترک نظر داشته‌اند و از وصف آنان زیاد دم زده‌اند، در نظر آنان سیاه چشمی و بلند بالایی و سفید رویی، مهمترین عامل زیبایی است.

٢- معشوقه‌ی عرب همچنان در میان شاعران بزرگ عرب زبان مثل «متنبی» یکه تازی می‌کرده است و حرفی از ترکان در میان نیست، در نظر آنان همچنان چشمان درشت و اندام پُر زیباست، هرچند به نظر می‌رسد سفید رویی جای «گندم گونه‌ای» را در زیبایی شناسی عربی گرفته است چون معشوق چون مهتاب باید سفید روی باشد.

قرن هفتم و هشتم و ورود ترکان به غزل عربی در کنار غزل فارسی

هرچند سلطه‌ی ترکان بر امور اسلام و سرنوشت مسلمانان به زمان متوکل عباسی باز می‌گردد، (ضیف، بی تا، ب، ص ١٧) اما این تسلط نتوانست خود را به عرصه ادبیات هم برساند، با آغاز قرن هفتم هجری و قدرت گرفتن مغولان در عرصه سیاسی جهان اسلام و همچنین قدرت یابی پادشاهان مملوکی و عثمانی، کم کم

قَامَ يِرْنُو بِمُقَلَّةٍ كَحَلَاءِ
رَشَاءٍ دَبَّ فِي سَوَالِفِهِ السُّمِّ
رَوْضُ حُسْنِ غَنَى لَنَا فَوْقَهُ
الْحَلَاءِ
جَائِرَ الْحَكْمِ قَلْبُهُ لِي صَخْرُ
عَذْلُونِي عَلَى هَوَاهُ فَأَغْرُوا
مَنْ مَعِينِي عَلَى رَشَاءٍ صَرْتُ
مَنْ مَعِينِي عَلَى لَوَاعِجِ حَيِّ
وَحَبِيْبِي إِلَيَّ يَفْعَلُ بِالْقَلْبِ
ضَيْقِ الْعَيْنِ إِنْ رَنَا
وَاسْتَمَحْنَا
لَيْتَ أَعْطَافُهُ وَلَوْ فِي مَنَامٍ
يَتَنَتَّى كَقَامَةِ الْغَصْنِ اللَّدِّ
يَا شَبِيهَةَ الْغُصُونِ رَفَقًا
بِصَبِي
يَذْكُرُ الْعَهْدَ بِالْعَقِيْقِ
فِي بَيْكِي
يَا لَهَا دَمْعَةٌ عَلَى الْخَدِّ
حَمْرَاءِ

(ابن نباته، ١٣٠٤ ص ١٢)

این غزل را باید یکی از زیباترین غزل‌های ابن نباته دانست که در آن به وصف معشوقه «تنگ چشم» می‌پردازد، او در این غزل، عاشق معشوقه ترکی شده است که چشمان سرمه کشیده او آدمی را مست می‌کند، وجود او مانند بوستانی از خوبی‌هاست، ولی دلش از سنگ است و صخره به طوری که گریه خنسائی شاعر، در او اثری ندارد، شاعر در این عشق دانا سرزنش می‌شود چرا که معشوقه به او التفاتی ندارد، او یآوری ندارد و هیچ کس دست کمک به سوی او

ما ضرَّ من لم يجد في الحدي
تعذبي
أشكو إلى الله عدلاً
أكابدهم
وخاطر خنث الأشواق تعجبه
كأنني لوجه الغيد
معتكف
كأنني الشمع لما بات مشتعل
ال

لو كان يحمل عبي هم
تأنيبي
وما يزيدون قلبي غير
تشبيب
سوالف التُّرك في عطف الأعراب
ما بين أصداغ شِعْر
كالمحاريب
فؤاد قال لأحشائي الأسي ذوبي

(همان: ص ۴۰)

شاعر بزرگ عقیف الدین التلمسانی بود (باشا، ۱۹۸۹: ص ۲۴۲) در دیوان او هم ذکر ترکان تنگ چشم فراوان است، او مدتی در دبار «ملک المنصور دوم» امیر مملوکی «حمایه» می‌زیست (همان، ص ۴۳) و در آنجا از ساقیان و ندیمه‌های ترک فراوان دید که اینک تحت تأثیر غزل رایج زمانه خود که به معشوقه ترک می‌پرداخت، هم قرار گرفته بود، یکی از غزل‌های زیبایی او که واژه ترک در آن ذکر شده است، غزلی است که در ادامه می‌آید:

همانگونه که می‌بینیم ابن نباته از زیبایی ترکان و عربان در سوز است و مانند شمع آب می‌شود، مردمان او را در عشق اینان سرزنش می‌کنند ولی سودی ندارد، هر چند معانی که ابن نباته آورده است، تا حد زیادی کهنه و قدیمی و تکراری است، اما ذکر نام ترکان به این غزل جان تازه‌ای داده است و آن را از ورطه تکرار به در آورده است.

الشاب الظریف

از شاعران بنام دیگر این عصر می‌توان به «الشاب الظریف» (۶۶۱-۶۸۸ هـ.ق) اشاره کرد که فرزند

تأسيرُ أَلْحاظٍ بِحَدِّ أَسِيلِ
فِي حَيْ مَن حَظِي مِنْ شَعْرِهِ
لَيْسَ خَلِيلاً لِي وَلَكِنَّهُ
ظَبِيٌّ مِنَ التُّرْكِ مُضِيْمُ الْحِشَا
ذُو وَجْتَةٍ تَوْرِيْدُهَا شَاهِدُ
تَلَاعُبُ الشَّعْرِ عَلَي رَدْفِهِ
كَمْ قُلْتُ مِنْ وَجْدِي بِهِ مُشْفِقاً

كَلِيْمُ أَحْشَاءِ بِيْطَرْفِ كَلِيْلِ
لَكِنْ قَصِيْرٌ ذَا وَهَذَا طَوِيْلُ
أَضْرَمَ فِي الْأَحْشَاءِ نَارَ الْخَلِيْلِ
يَهْرُ عَطْفِيْهِ ذَلالاً جَمِيْلُ
إِنْ أَنْكَرْتُ قَتْلِي بِيْطَرْفِ كَحِيْلِ
أَوْقَعَ قَلْبِي فِي الْعَرِيضِ الطَوِيْلِ
وَلِي حِشَا مِنْ هَجْرِهِ فِي غَلِيْلِ

(الشاب الظريف، ۱۹۸۵: ص ۲۸)

تشیبیه ترکان به آهو در نظر اول زیبا نماید چرا که آهو را به چشم درشت می‌شناسند و ترکان را به چشم تنگ، اما از آنجا که شاعر خود به نوعی وجه شبه را ذکر کرده است، می‌توان با شاعر در این امر همراهی کرد که معشوقه او باریک اندام و خوش عشوه است درست مانند آهوان.

التلعفري

التلعفري سوم شاعری است که ذکر ترکان در دیوان او بسیار است، عمر باشا هم در کتابش به این مسأله اشاره کرده است (باشا، ۱۹۸۹: ص ۱۵۴)، یکی از غزل‌هایی که در آن شاعر به چشمان تنگ ترک اشاره کرده است، غزل زیر است:

تَرْكِي هَوَايَ نَهَائِيَّةُ الْإِشْرَاكِ
أَقْوَامُ قَدَكِ أَمْ قَضِيْبُ أَرَاكِ
فَاسْتَعْظَمَ الْمُحَكِّي قَدَرَ الْحَاكِي!
وَكَمْ ابْتَسَمَتْ وَجْفُنْ عَيْنِي بَاكِي
صَرَعْتَهُ أَسْهَمُ أَعْيُنِ الْأَتْرَاكِ
عِنْدَ الصَّبَاحِ بِعَبْقَةِ الْمَسْوَاكِ

همانگونه که پیداست شاعر ظریف الطبع ما از زیبایی آهوی ترک به وجد آمده است و داد سخن سر داده است که: معشوقه من با نگاه، دل آدمی را می‌ریاید و با چشم خمار آتش به جانش می‌اندازد، شاعر از بلندی موی او و کوتاهی بخت خویش می‌نالند او آتش درون خود را به آتش خلیل تشبیه می‌کند با این تفاوت که در این آتش او را فریادرسی نیست، معشوقه او آهویی از آهوان ترک، باریک میان، زیبا اندام و طناز و عشومگر است، گونه‌های او سرخ فام و عاشق‌کش است که اینک بازی موی بر اندام او دل را به تلاطم می‌اندازد، شاعر در پایان از زیادی آه و حسرت خود در فراق می‌نالند حسرتی که گویا پایانی ندارد! شاید

يَا جَاعِلاً عَيْنِيهِ مِنْ
أَشْرَاكِ
لَمْ أَدْرِ حَيْثُ أَرَاكِ تَخْطُرُ مَائِسَا
أَمْ قَدْ حَكِيْتِ الْبَدْرَ لَيْلَةَ تَمَّةِ
وَكَمْ اعْتَرَضَتْ تَذَلِّي بَتَدَلِّي
أَيِّنَ الْمَفْسَرُ لِعَاشِقٍ مَتَهَكِّ

يُزري على الرّوض المدبج ثغرُه

(التلعفري، ٢٠٠٤: ص ٢٢٢)

اینگونه تغزلها و ذکر زیبایی‌های ترکان در شعر فارسی این دوران هم به وفور یافت می‌شود، بزرگترین غزل سرای فارسی «حافظ شیرازی»، شاعر همین دوران است، از آنجا که مصادیق این کاربرد در شعر حافظ فراوان است و شعر او آینه تمام نمای ادبیات فارسی قرن هشتم است، به اشعار او بسنده کردیم و شاعر دیگری را برای این منظور مورد بررسی قرار نداده‌ایم.

حافظ شیرازی

حافظ شیراز به سال ٧٤٥ یا ٧٤٦ به دنیا آمد (البته در این امر اختلاف فراوان است) و در سال ٧٩٢ هـ.ق دیده از جهان فرو بست (حافظ شیرازی، ١٣٨٤: ص ٥) او بزرگترین شاعر غزل سرای ادب فارسی است، بیت زیبایی.

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

تلّ عفري هم زمین خورده عشق ترکان است، او هیچ راهی برای مقابله با تیرهای متعددی که گلرخان ترک به سوی او روانه می‌دارند، نمی‌بیند، لذا بر زمین می‌افتد و تسلیم آنان می‌شود، او معتقد است چشمان معشوق بلند بالا و زیبایش، دام‌هایی‌اند که عاشق را به بند می‌کشد.

بنا بر آنچه رفت به خوبی پیداست که زیبایی شناسی عربی از چشمان درشت و سیاه و قامت چاق و پر در عصر جاهلی و عباسی به سوی چشمان بادامی و تنگ و قامت باریک چون شاخه درخت، میل پیدا کرده است، هر چند در اوصاف کلیشه‌ای تغزل مانند سنگلی و جائری و غمازی تغییری حاصل نشده است.

ادب فارسی

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

(همان: ص ٤)

روی زیبا و ابروان سیاه

برای همگان آشنا است، در دیوان حافظ اوصاف بسیاری چون چشم خمار و مست، ابروی سیاه و کمان، چهره‌ی پری وار و... به ترکان نسبت داده شده است که در اینجا بدان اشاره می‌رود:
غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی نگارین گلشنش روی است و مشکین سایبان ابرو

(همان: ص ٣٢١)

در زمان او ترکان در مناطق مختلفی از بلاد فارس سکونت داشتند، در شیراز و سمرقند و... لذا باید بتوانند بر شعر شاعران عصر، تأثیر بگذارند، نمونه‌ی این گونه ابیات

آیا چه خطا دید که از راه خطارفت؟
کس واقف ما نیست که از دیده چه ها رفت
آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت
سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت

آن ترک پری چهره که دوش از بر مارفت
تارفت مرا از نظر آن چشم جهان بین
بر شمع نرفت از گذر آتش دل دوش
دور از رخ تو دم به دم از گوشه چشمم

(همان: ص ٦٦-٦٧)

مژگانی چون تیر، کشنده:

هر چند کشنده بودن مژگان از تکراری‌ترین اوصاف غزل است اما نسبت دادن این صفت به ترکان از خصوصیات بارز غزل قرن هشتم فارسی است

پادشاه ملک غزل از رفتن «ترک پری چهره اش» در عذاب است و خود را سرزنش می‌کند و در رفتن او مقصر می‌داند، حافظ بودن آن ترک را مایه آرامش دل می‌داند و نبودش را مایه اندوه و اضطراب، او در فراقش اشک می‌ریزد و جگر می‌سوزاند ولی فایده‌ای ندارد.

که به تیر مژه هر لحظه شکاری گیرند!

یارب این بچه‌ی ترکان چه دلیرند به خون

(همان: ص ١٤٥)

دیوان حافظ بسیار تکرار شده و به کسان بسیاری اطلاق شده است که از آن میان ترکان‌اند:

شهر آشوبی و دلبری

وصف دیگری که از ترکان در دیوان حافظ فراوان دیده می‌شود، شهر آشوبی و دلبری آنان است، این صفت در

باز کش یک دم عنان ای ترک شهر آشوب من تا ز اشک و چهره راهت پر زر و گوهر کنم!

(همان:ص:۲۷۱)

غمازی و غرور

و باز معشوقه‌ای که غماز است و مغرور:

ترک ما سوی کس نمی نگرد و از این کبریا و جاه و جلال!

(همان:ص:۲۳۶)

نازها زان نرگس ترکانه‌اش باید کشید این دل وشوریده تا آن جعد و کاکل بایش!

(همان:ص:۲۱۶)

سنگدلی و بدعهدی

ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب
دلم ز نرگس ساقی امان نخواست به جان
ز جور کوبک طالع سحرگهان، چشمم
که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست
چرا که شیوه آن ترک دل سپه دانست
چنان گریست که ناهید دید و مه دانست!!

(همان:ص:۳۹-۴۰)

حافظ هم از جور ساقی سنگدل ترک می‌نالد و امان
خواستن از او را بی‌فایده می‌داند، او دیوانه است و
طاعتش چون طاعت دیوانگان، در مذهب او عاقلی گناه
میرد پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ
که حمله بر من درویش یک قبا آورد

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم

(همان:ص:۱۱۵)

هر چند بعضی از این شعر حافظ چنین برداشت
کرده‌اند که او ترکان را قومی مهاجم و بی‌اصالت
می‌داند (موسوی، ۱۳۷۲: ص ۱۶۸-۱۷۲) اما حقیقتاً
اینچنین نیست و او از سرقت دلش سخن می‌کند، البته
به شعر حافظ شیراز می‌رقصدند و می‌نازند

(همان:ص:۳۴۴)

به نظر می‌رسد حافظ از اینکه شعرش در همه جا
معروف شده است به طوری که ترکان هم از آن به وجد
می‌آیند خوشحال است، اینکه او به این امر افتخار
می‌کند دلیل بر این است که از ترکان خوشش می‌آمده
است، اینچنین اشعاری در شعر شاعران فارسی زبان
این عصر و عصور دیگر فراوان و همانطور که قبلاً
رفت یک سنت دیرپا بوده است.

از آنچه رفت معلوم است که حافظ صفاتی چون
«سنگ دلی»، «تنگ چشمی»، «سپه دل»، «غماز» و
... را به معشوقه‌های ترکش نسبت می‌دهد و دائم از
جور آنان می‌نالد، این فراوانی مثال‌ها در دیوان او به
هیچ روی اتفاقی نیست و نشاندهنده عمق رسوخ
فرهنگ ترکی و نفوذ زیبایی شناسی ترکی به زبان
فارسی این دوران است.

نتایج

۱- مظاهر زیبایی معشوقه‌های ترک از قبل اسلام
در میان ایرانیان رایج بوده است، به طوری که خسرو
پرویز چشمان بادامی را بسیار زیبا می‌دانسته است، اما
این مسأله را در میان ادیبان عرب قبل از اسلام مانند
امرؤ القیس نمی‌بینیم.

۲- در شعر عصر عباسی، زیبایی شناسی عربی
همچنان دست نخورده باقی ماند و شاعران بزرگی
چون متنبی از چشمان درشت و سپاه معشوقه دم
می‌زدند، حال آنکه همعصران آنان در آغاز شعر
فارسی مانند رودکی تا حدی به دختران ترک و وصف
زیبایی آنها پرداختند.

۳- با آغاز قرن هفتم و از میان رفتن قدرت مطلقه
عباسیان و روی کار آمدن دول و امارات متعدد و تسلط
مغولان و در ادامه مملوکیان و عثمانی‌ها، معشوقه
ترک، راه خود را به زبان عربی باز کرد و توانست در
دیوان بزرگان شعر این دوران جای برای خود کسب
کند، کما اینکه حضور او در شعر فارسی این دوران
بسیار پررنگ است.

۴- میان نفوذ یک پدیده فرهنگی به ادبیات یک
زبان و تسلط سیاسی اصحاب آن پدیده، رابطه‌ای
موازی و مستقیم وجود دارد به طوری که سلطه‌ی
سیاسی ترکان در هر عصری باعث ازدیاد وصف
ترکان در ادبیات همان عصر شده است.

منابع و مأخذ کتابها

- ابن نباته المصري. الفاضل الأوحد الشيخ جمال الدين ابوبكر، ١٣٠٤ هـ.ق، ديوان ابن نباتة، بنفقة أحمد الحمصاني، بيروت: المطبعة اللبنانية.
- ابن الجهم، علي، بيتا، ديوان علي بن الجهم، رياض: المكتبة العربية السعودية، (وزارة المعارف).
- ابن حجر، امرؤ القيس، ٢٠٠٤م، ١٤٢٥ هـ.ق، ديوان امرؤ القيس، ضبطه وصححه مصطفى عبدالشافى، بتحقيق حسن السندي، بيروت: دار الكتب العلمية.
- باشا. عمر موسى، ١٩٨٩، تاريخ الأدب العربي (العصر المملوكي)، دمشق: دار الفكر المعاصر.
- التلعفري الشيباني. شهاب الدين محمد بن يوسف بن مسعود، ٢٠٠٤م، ديوان التلعفري، حققه و قدم له د. رضا رجب، دمشق: دار الينايع.
- حافظ شيرازي. شمس الدين محمد، ١٣٨١، ديوان حافظ شيرازي، بر اساس نسخه محمد على قزويني، تهران: انتشارات پیام عدالت.
- رودكي سمرقندي ١٣٧٣، ابو عبدالله جعفر بن محمد، ديوان رودكي، (١٠٩٨ بيت به دست آمده تا امروز و شرح احوال و آثار او)، تنظيم، تصحيح و نظارت: جهانگير منصور، تهران: انتشارات ناهيد.
- نورالدين حسن محمد، ١٩٩٠ م، علي بن الجهم، حياته و أغراضه الشعرية، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.
- مجله‌ها
- حاکمی والا. اسماعيل، ١٣٧١، «مروری بر سير غزل در جهان اسلام»، نشریه دانشکده ادبيات اصفهان، ش ٥٤ و ٥٥.
- موسوی. نعمت الله، ١٣٧٢، «بررسی مفهوم ترک از نظر حافظ»، ماهنامه چيستنا، ش ١٠٢ و ١٠٣، آبان و آذر.
- زرین کوب. عبدالحسين، ١٣٥٦ هـ.ش، دو قرن سکوت، تهران: انتشارات جاويدان، چ ٧.
- الزوزنی. أحمد بن الحسين، ١٩٦٣م، شرح المعلقات السبع، بيروت: دار صادر و دار بيروت.
- الشاب الظريف، شمس الدين، محمد بن عفيف الدين التلمساني، ١٩٩٥م، ديوان الشاب الظريف، قدم له و شرحه و وضع له الفهارس د. صلاح الدين الهوارى، بيروت: دارالكتاب العربى.
- ضيف. شوقى، لا تا، تاريخ الأدب العربى، العصر العباسى الأول، القاهرة: دارالمعارف.
- ضيف، شوقى، لا تا، تاريخ الأدب العربى، العصر العباسى الثانى، القاهرة: دارالمعارف.
- فرارى. ر.ن، ١٣٨١، تاريخ ايران از ظهور اسلام تا آمدن دولت سلجوقيان، (پژوهش دانشگاه كمبريج)، مترجم: حسن انوشه، ج ٤، تهران: انتشارات امير كبير.
- كريستنسن. آرتور، ١٣٨٤، ايران در زمان ساسانيان، ترجمه: رشيد ياسمي، ويراستار: د. حسن رضايي باغ بيدي، تهران: نشر صداي معاصر، چ ٤.
- المتنبى. ابو الطيب، ١٤١٤ هـ.ق، ديوان المتنبى، صححها و قارن نسخها و جمع تعليقاتها: عبدالوهاب عزّام، الطبعة الأولى، قم: منشورات الشريف الرضي.